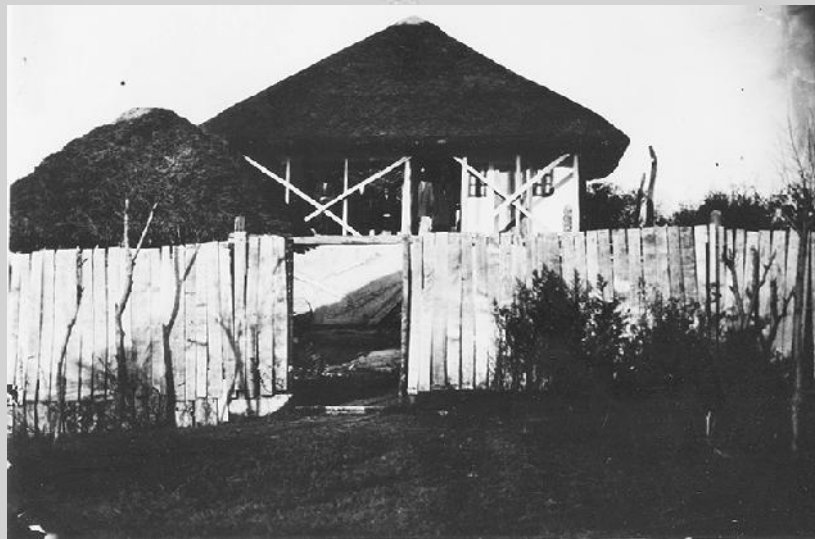


بازنشر متون تاریخی

اسارت در بندرگز (۴)

خاطرات سالارمعتضد (فرمانده توپخانه شرق)
از لشکرکشی به بندرگز در مقابله با محمدعلی شاه مخلوع



در سه شماره‌ی پیشین فصلنامه میرداماد ماجرای ورود اردوی شرق به ایالت استرآباد و وقوع سه جنگ بین اردوی شرق و مستبدین در بندرگز که منجر به شکست لشکر اردوی شرق و فرار گروهی از آنان و نیز تحصن گروهی دیگر گردید، منتشر شد. اکنون ماجرای گرفتاری متحصنین در بانک روس بندرگز از روز نخست تا روز پانزدهم تحصن را خواهید خواند.

- سالارمعتضد پس از پناه بردن به بانک روس بندرگز، به بیان حالات و شمه‌ای از زمزمه‌های درونی پناهندگان پرداخته است: «----- اوه! ... خدا را شکر که از اسیر شدن به دست ترکمن‌ها خلاصی یافتیم.

----- صد شکر که از کشته شدن و در جنگل افتادن، نجات یافتن میسر شد.

----- راستی چقدر فضل الهی شامل حال ما بود! اگر مثل فلانی که کشته شد، تیری به ما خورده بود، سرانجاممان چه می‌شد؟!!

----- واقعاً عجب جنگی بود؟! وا، وا، بیچاره! دیدی چطور سر تیر مرد؟! گویا گلوله با قلبش آشنا بود، یک راست درون قلبش جای گرفت و فوری مرد. لابد دفن و کفش به وحوش جنگلی واگذار شده!

----- وا، وا، آن یکی بدبخت مادرمرده! مثل گوسفند قربانی، بدون صدا و ندا روح خود را تسلیم کرد. گلوله به مغزش خورده بود.

----- اما آن‌هایی که فرار کردند... راستی چقدر خوب شد. آسوده شدند.

----- خیر، خیر، خدا می‌داند، السّاعه بیچاره‌ها در چه حالی هستند! اگر هزار جان هم داشته باشند، یکی را از این راه‌ها نمی‌توانند به سلامت به در ببرند».

- در توصیف فضای صحن و حیاط بانک روس بندرگز (محل تحصّن) نوشته: «سربازان جُل‌ویپلاس خود را در صحن بانک گسترده و گروه‌گروه دور یکدیگر گرد آمده بودند و چنان‌چه ذکر شد، برای تسلی دل، به گفتگو و شکرگزاری مشغول‌اند و عجالاً جز آسودگی خیال و استراحت احوال و رفع آلامی که از بی‌خوابی و سروصدای هولناک جنگ و صحنه‌های دلخراش آن حاصل شده بود، اندیشه‌ای ندارند. اهالی بندر[جز]، زن و مرد، صغیر و کبیر، ارمنی و مسلمان و روس، غنی و فقیر با تمام اموال و دارایی، دسته‌دسته گوشه‌های مختلفی‌های حیاط را انتخاب کرده و آن‌جا را ملجأ و مأوای خویش قرار داده‌اند. صحبت‌ها عموماً راجع به نحوه‌ی جنگ‌های این چند روزه است. دسته‌ای از ارامنه یک‌جا گرد آمده بودند، یکی از آن‌ها با لهجه‌ی خاص خود می‌گفت:

----- مارون هارقون! دیدی که ترکمن‌ها چطور از توپ و تفنگ دولت هم هیچ نترسیدند! از دریا و خشکی مثل سیل آمدند. بیچاره اردوی دولتی را چنان شکست دادند که الآن یک سرشون باید به طهران هم رسیده باشد...

جوقه‌ای دیگر از مسلمانان با عده‌ای از سربازان گرد آمده بودند و سربازان شدت جنگ و طرز جریان حوادث را برای آن‌ها شرح می‌دادند. مستمعین نیز در ارتباط با عاقبتی که برای بندر حاصل خواهد شد، پیش‌گویی‌ها می‌کردند. علی‌ایحال تمام پناهندگان، حتی اهالی اردو نیز بدون اسلحه‌اند؛ زیرا قزاقان ایرانی مستحفظ بانک از ابتدای ورود به بانک یکان‌یکان همه را خلع اسلحه نموده، تفنگ، ششلول، موزر و غیره را تماماً در اتاق دربان و قراول انبار کرده‌اند. بعضی از سوارها که قبل از عزیمت سردار میدان را ترک کرده و به تحصّن آمده بودند،

نیز اسبان خود را در نقاط مختلفی بانک بسته‌اند؛ پس از آن‌که بندر به کلی تخلیه گردید و مهاجمین برای بردن بشارت فتوحات خود به سوی «خواجه‌نفس» روانه شدند، سکوتی همه جا را فرا گرفت. رئیس بانک روس به سربازان اجازه داد که چادرهای خود را از خارج به درون بانک بیاورند. سربازان به همراهی قزاقان که بیرق روس را در دست داشتند، بیرون شتافتند و چادر را به درون بانک آوردند و در صحن حیاط برپا کردند. محوطه‌ی بانک، که زمینی هموار و تقریباً به وسعت چند صد زرع‌مربع است، اکنون حالت اردوگاه را به خود گرفته است. توپچیان، توپ و بقیه‌ی اسباب متروک را به دورن بانک آورده و جای داده‌اند. تمام مجروحین نیز از گوشه و کنار بدان‌جا آورده شده‌اند. اکنون حالت رئیس و مرئوس به کلی از بین رفته. این شکست، روحیه سربازان و مجاهدین و سایر چریک‌ها را کاملاً تغییر داده است. رئیس بانک نیز، که اکنون بندرگز بود، از کشتی جنگی، سالدات^۱ پیاده کرده و به محافظت بانک و متحصنین گماشت. سالدات‌ها در لابه‌لای جمعیت و در میان ازدحام پناهندگان در گردش‌اند».

– پس از اجتماع متحصنین اردوی شرق در بانک روس، آن‌ها را کاملاً خلع سلاح می‌کنند و جالب این‌جاست که در هنگام خلع سلاح مشخص می‌شود سربازانی که در هنگام جنگ به نبود فشنگ اعتراض می‌کردند، مقدار زیادی فشنگ را مخفی کرده‌اند: «قزاق‌ها در را بستند و برای جمع‌آوری بقایای اسلحه به کاوش اسباب متحصنین پرداختند. سربازانی که فشنگ‌های خود را هنگام جنگ مخفی داشته و فریادکنان به نبودن فشنگ معترض بودند، اکنون پاکت‌های سر بسته‌ی فشنگ‌های نهانی را به میل و رغبت و به سهولت تحویل می‌دادند. متجاوز از شش هفت‌هزار فشنگ از میان اسباب سربازان بیرون آمد».

– ساعاتی پس از شکست لشکر شرق و تحصن بازماندگان این لشکر در بانک روس، مهدی‌شاه ایلخانی فندرسکی که برای امداد لشکر از استرآباد حرکت نموده، به حوالی بندرگز می‌رسد، اما وقتی از جریان شکست و تحصن خبردار می‌شود، توقف را بی‌فایده دانسته و به استرآباد بازمی‌گردد: «حوالی غروب همان روز بود که سواری از طرف بندرگز آمد و اظهار داشت که مهدی‌شاه [فندرسکی] از استرآباد با سواری بسیار به کمک اردو آمده و چون در راه به تراکمه برخورد و مال‌های غارتی را از آن‌ها مسترد داشته، اکنون در جز منتظر اردو است که متفقاً به سمت استرآباد حرکت نمایند. قزاقان ایرانی مستحفظین بانک، سوار مزبور را توقیف کردند و محبوسش داشتند».

گویا رفیق وی که از عقب می‌آمد، چون از کیفیت شکست اردو خبردار شد، فوراً به جز مراجعت نمود و وقایع تحصن اردو و فرار سردار و توقیف آن سوار را به سرکرده‌ی خود اطلاع داد. مهدی‌شاه هم وی را به سمت گلوگاه روانه می‌کند که برود و سردار را مراجعت دهد؛ اما وقتی سوار قاصد به گلوگاه رسید، مدتی بود که سردار از آن‌جا گذشته بود؛ بنابراین سوار مزبور مراجعت کرده و مراتب را به رئیس خود عرضه داشت. مهدی‌شاه ایلخانی

فندرسک دیگر ماندن در آنجا را بیهوده دانست و سواران خود را برداشته و باتعجیل و یأس بسیار به استرآباد برگشت.»

- رئیس بانک روس (اگنط) پس از مدتی متوجه می‌شود در بین سربازان متحصن تعدادی از صاحب‌منصبان لشکر شرق نیز حضور دارند، بنابراین به همراه فرمانده کشتی جنگی روس با صاحب‌منصبان ملاقات کرده و سعی دارد آنها را به اطاعت محمدعلی‌شاه مخلوع ترقیب کند، اما از آنها جواب یأس شنیده و در نهایت تعیین تکلیف آنها را به کنسول روس در استرآباد واگذار می‌کند: «اکنون یک ساعتی به غروب مانده است که اگنط از بودن صاحب‌منصبان در بانک اطلاع یافته است؛ بنابراین کماندان کشتی جنگی را خواست و با حضور وی صاحب‌منصبان ارشد اردو را به ملاقات طلبید. پس از آن که یک‌یکان معرفی شدند، اگنط فتح کلام کرد و گفت:

چه شد که شماها برای تحصن به بانک آمدید؟

صاحب‌منصبان گفتند: همین‌که اردو غارت شد و سایه‌ی شوم شکست را که بر سرمان سنگینی می‌کرد، حس کردیم، چون تراکمه مال‌های سواری صاحب‌منصبان را به غارت برده بودند و هیچ‌یک اسب، استر و چهارپایی نداشتیم که بتوانیم همراه سردار برویم و با پای پیاده هم امکان رفتن نبود، ناچار محض نجات از اسارت ترکمن‌ها بدین‌جا آمده‌ایم تا به سربازانی که قبل از ما آمده‌اند، ملحق شویم.

اگنط گفت: سردار چه شد که نیامد؟ پیغامی برای من فرستاده و پناه خواسته بود، حتی صندوقخانه؛ آشپزخانه؛ اصطبل و تمام ملزومات خود را نیز بدین‌جا فرستاده است.

رئیس اردو گفت: سردار چون اسب داشت، با سواران خود رفت. مگر شما در جواب پیغام سردار چه جواب داده بودید؟

اگنط گفت: من جوابی نفرستاده بودم. همین‌قدر اسباب او را که آوردند، سپردم که ممانعتی به عمل نیاورند.

رئیس اردو گفت: آیا از ما نگهداری خواهید کرد؟

اگنط گفت: بلی. از این بابت به کلی آسوده‌خاطر باشید.

ضمن سؤال و جوابی که بین شوکت‌الممالک رئیس اردو و اگنط به عمل می‌آمد، کماندان کشتی جنگی روس به اگنط خطاب کرد و گفت: سؤال کنید که منظورشان از آمدن به این‌جا چیست؟ و در ارتباط با شاه، خیال صلح دارند یا نه؟

اگنط گفت: با اعلیحضرت محمدعلی‌شاه، لابد خیال صلح دارید؟ و به او خدمت خواهید کرد؟

رئیس اردو گفت: اگر خیال صلح داشتیم، جنگ نمی‌کردیم. در باب خدمت به وی نیز بهتر است که بدانید برای ما مرگ مرجح است تا خدمت به او.

اگنط و کماندان در مقابل این جواب به یکدیگر نگاهی کردند. اگنط مجدداً پرسید:

عاقبت هر جنگی مسلماً صلح است. وانگهی اعلیحضرت محمدعلی شاه آدم بسیار خوبی است، چرا میل خدمت کردن به او را ندارید؟
رئیس اردو گفت: به واسطه‌ی آن که دیگر نمی‌توانیم خدمت کنیم.
اگنط گفت: شاه خیلی مهربان است. از هر حیث این طرفیت شماها را با دیده‌ی عفو و اغماض خواهد نگرست.

رئیس اردو گفت: راست است؛ ولی ما که درخواست عفو و اغماض نکرده‌ایم.
اگنط گفت: عجب؟! در این صورت شماها هنوز خیال جنگ کردن دارید؛ ولی این مسئله را نباید فراموش کنید که پس از آمدن بدین جا دیگر نباید با محمدعلی شاه خیال جنگ داشته باشید.

رئیس اردو گفت: فعلاً که پیرامون چنین خیالی نمی‌گردیم و اسبابش برای ما آماده نیست.
اگنط به سایرین متوجه گشته و گفت: نظر شما چیست؟
همگی گفتند: عقاید ما یکسان است، دیگر نمی‌توانیم خدمت کنیم. گذشته از این با شاه مصالحه نمودن و در راه منافع وی جنگیدن برای ما کاری است غیرممکن، لیکن عجالاً هم که ظرفیتی نداریم.

کماندان کشتی و اگنط مختصری مبادله افکار نمودند و سپس به وسیله‌ی مترجم^۳ که از ابتدا طرف مکالمه و ترجمه بود، سؤال کردند که اگر شاه بخواهد شخصاً و مستقیماً باب مذاکره را مفتوح نماید و با شما اظهار همراهی کند، حاضرید یا خیر؟ در مقابل استفسار نیز جواب رد داده شد و عدم تمایل به چنین مذاکراتی اظهار گردید. اگنط و کماندان که از این اظهارات قطعی در شگفت بودند، با یکدیگر تبادل نظری نمودند؛ سپس اگنط گفت:

بسیار خوب. پس مراتب را به قونسولگری استرآباد راپرت خواهم داد و برای شما کسب تکلیف می‌کنم، هرچه دستورالعمل رسید، اطلاع خواهم داد. عجالاً در منزلی که جهت شما تعیین گردیده است، استراحت کنید و منتظر باشید. به مترجم بانک نیز در خصوص فراهم نمودن وسیله‌ی استراحت صاحب‌منصبان دستور داد.

- در توصیف ویژگی‌های ظاهری و اخلاقی اگنط روس که رئیس بانک روس بندرگز نیز بوده، آورده است: «اگنط، جوانکی به سن سی‌وهفت هشت سال، طویل‌القامت و متناسب‌الاندام است که چشم‌های آبی بانفوذ و پیشانی وسیعی را داراست. از درخشندگی جبینش کثرت فطانت و شدت شیطنت نمایان است و از وجناتش چنان به نظر می‌رسد که به فعالیت در جهت پیشرفت مقاصد شاه تمایل دارد و در اجرای مرام استیلاآمیز دولت متبوعه‌ی خود ساعی است و کوچک‌ترین غفلتی را در انجام وظیفه، گناهی غیرقابل عفو می‌شمارد».

- در مورد مقتولین و مجروحین اردو نوشته: «اگنط ... عده‌ای را به همراهی قزاقان بانک مأمور دفن جنازه‌های اردو نمود. مقتولین توپخانه شانزده نفر بودند. از بختیاری‌ها، مجاهدین و سربازان نیز جمع کثیری مقتول شده بودند. در آخرین نزاع، جمعاً یکصد و پنجاه و دو سه نفر

۳ - مترجم بانسک روس؛ جوانی به نام ضیاء‌الله‌خان

از اهل اردو، نه اسب و چهار قاطر تلف شده بودند که همه‌ی نعش‌ها را جمع‌آوری کردند و به خاک سپردند و لاشه‌ی دواب را به دریا انداختند. گذشته بر این عده‌ی بسیاری مجروح شده بودند که در صحن بانک آه و ناله سر می‌دادند».

- قبل از طلوع صبح دومین روز تحصن در بانک، از بیرون بانک صدای هیاهو و همهمه‌ای به گوش می‌رسد، پس از مدتی متحصنین متوجه می‌شوند که ترکمن‌ها، به همراه گروهی از تفنگچیان محلی به بندرگز هجوم آورده و بندر را غارت و ویران کرده و غنایم را به اردوی شاه منتقل کرده‌اند: «طولی نکشید که آشکار گشت که این هیاهو از تراکمه بوده است که به غارت بندر آمده‌اند و در طی دو ساعت فعالیت شرورانه توانستند تمام بندر را زیر و رو و نابود کنند. تجارت‌خانه‌ها، دکاکین کسبه، خانه‌های بزرگ و کوچک تماماً به استثنای اماکنی که بیرق روس و خارجه را داشت، غارت شد. بنای گمرک دولتی نیز از چپاول مصون نماند. غارتگران نه فقط از تراکمه بودند؛ بلکه تفنگچیان کردمحلّه، نوکنده، کارکنده و اهالی جز، حتی معدودی کلبادی نیز بودند که کلیه‌ی غنائم خود را بر لنگه‌ها بار کردند و به خوجه‌نفس، واقع در ساحل رود قره‌سو در دو فرسخی گمش‌تپه و مقرّ جدید اردوی شاه مخلوع، سوق دادند».

- در دومین روز تحصن (چهارم ذیقعه)، ابتدا قهرمان‌خان حاجب‌الدوله و پس از او قهارخان انزانی (رئیس قشون مرتجعین) به بانک آمده و در مورد متحصنین با اگنط مذاکراتی می‌کنند. شایع شده است که محمدعلی‌شاه تمایل به ملاقات متحصنین دارد و به همین منظور به همراه شعاع‌السلطنه به بندر خواهد آمد.

- در همین روز، تمامی سلاح‌های بازمانده از اردوی شرق به قهارخان انزانی تحویل داده شده، وسایل سردارمحبی را که در بانک امانت گذاشته بود، به خواجه‌نفس منتقل می‌کنند و در نهایت رفائیل خان ارمنی را که مجروح بود، به بادکوبه می‌فرستند: «نزدیک ظهر امروز، چهارم ذیقعه، از کشتی جنگی دو نفر آهنگر توپخانه با یک وکیل مکانیک به بانک آمدند و کولاس‌های توپ‌ها را با گازانبر و آلات دیگر گشودند، توپ‌های پُر کرده و خالی نشده را نیز با اسباب مختلف خالی کردند. چند نفر از توپچیان روس نیز به پاک کردن کولاس‌ها مشغول شدند و مجدداً آن‌ها را بستند. سپس سپاهیان قهارخان که دور بانک در انتظار بودند، به درب بزرگ نزدیک گشتند، سالدات‌های بحری عراده‌های توپ را با طناب مهار کردند و از بانک بیرون کشیدند و تحویل دادند. نه فقط توپ‌ها، بلکه تفنگ موزر و کلیه‌ی اسلحه و سایر ملزومات را نیز کاملاً تحویل گرفتند و بردند. آن اسلحه‌ی گران‌بها که در قبال قیمتش می‌بایست دلتای خون جاری شود، بدون قدر و قیمت بدین طریق محقرانه به دشمن تسلیم شد؛ اما چیزی که موجب تسلی قلب بود، خوشبختانه همانا بی‌مونیسیون بودن توپ‌ها بود، و کولاس‌های بی‌پیچ و مهره، و نبودن سوزن شیندر و حتی الامکان تخریب شدن آن‌ها. قدری بعد نیز هیأتی از گماشتگان شاه مخلوع به بانک آمدند. صندوقخانه و آشپزخانه

و اصطبل متعلق به سردار را نیز برداشتند و به خواجه‌نفس گسیل داشتند ... نیمه‌شب [نیز] از طرف اگنط عده‌ای از مأمورین به بانک آمدند و رفائیل خان ارمنی فرماندهی نظام را که مجروح بود، برای معالجه با کشتی به بادکوبه گسیل داشتند».

روز سوم تحصن (پنجم ذی‌قعدة)، اگنط روس مجدداً با صاحب‌منصبان به گفتگو و سؤال و جواب پرداخته و سعی در تغییر نظر آنها برای پیوستن به اردوی محمدعلی‌شاه دارد، اما اغلب صاحب‌منصبان بر رأی خود پافشاری می‌کنند، ولی نظر سربازان و برخی از صاحب‌منصبان محلی چیز دیگری است: «

قزاقان بانک به جرگه‌ی سربازان پیوستند. جوقه‌جوقه آنها را برای رفتن به اردوی شاه مخلوع دعوت و تشویق نمودند. اغلب سربازان که چنین دعوتی را انتظار داشتند و اساساً مایل به رفتن بودند، طریقه‌ی رفتن و وصول بدان‌جا را جویا شدند. شوکت‌الممالک و صاحب‌منصبان ارشد اردو، چون اظهارات اگنط را به سایر صاحب‌منصبان رسانیدند و جواب قطعی خواستند، همگی برآشفتنند و اظهار عدم قبول کردند؛ لکن دو نفر از صاحب‌منصبان محلی فوج خلج و فراهان این دعوت را به جان‌ودل منت دانستند و در مقابل تویبخت سایرین جواب‌های مستهجن هم دادند. یکی از آنها اظهار داشت که ما از اشرف با اردوی شاه محرمانه در گفتگو و آماده‌ی تسلیم شدن بوده‌ایم و مذاکراتی از آن‌جا فی‌مابین ما ردّ و بدل شده است، اینک که اسبابش فراهم گردیده، چرا نرویم؟ سپس رو به فرماندهان گروهان‌ها کرد و گفت: جوانان هم‌ولایتی ما در راه هوا و هوس شماها بیهوده کشته شدند. حال که بحمداله اردو شکست خورده است، چرا دیگر بمانیم و نرویم؟»



- در شامگاه روز سوم تحصن، یک صاحب‌منصب و نویسنده‌ی روس از کشتی جنگی به محلّ تحصن آمده و اسامی پناهندگان را ثبت کرده‌اند: «یک صاحب‌منصب بزرگ و یک نویسنده آمدند و کلیه اسامی پناهندگان را ثبت کردند و نمره دادند که جمع کل آن‌ها به پانصد و هشتاد و دو نفر نظامی و غیرنظامی می‌رسید که تقریباً دویست و شصت و هشت نفر از این هیأت از بقایای اردوی شرق به‌شمار می‌رفتند».

- در روز بعد نیز از صاحب‌منصبان متحصن دعوت می‌شود که به اردوی شاه مخلوع بپیوندند و آن‌ها از این کار امتناع کرده و می‌گویند اگر ما را به این کار مجبور کنید خود را خواهیم گشت. اما وقتی خبر ورود محمدعلی‌شاه به بندرگز را می‌دهند، سربازان شدیداً از پیشنهاد ملاقات با شاه مخلوع استقبال می‌کنند: «اگنط [کلیه‌ی تاین‌ها] را جمع‌آوری کرد و با صدای رسا آنان را چنین مخاطب ساخت: اعلیحضرت محمدعلی‌شاه پیغامی فرستاده‌اند که از قشون پناهنده اگر کسی میل دارد تسلیم شود، خواهند پذیرفت و از ابراز مهر و محبت ملوکانه نسبت به شما دریغ نخواهند فرمود. مخصوصاً شما سربازان را فدائیان سلطنتی به‌شمار می‌آورند و وجودتان را گرامی خواهند داشت.

سربازها متفقاً و هم‌آواز گفتند: زنده باد محمدعلی‌شاه. اگنط گفت: آفرین. اینک که شما سربازان غیور تمایل دارید که به حضور اعلیحضرت همایونی بروید، مراتب را اطلاع خواهم داد و چون خودشان امروز به بندرگز تشریف‌فرما هستند، حاضر شوید.

سربازها دسته‌جمعی گفتند: بسیار خوب، همگی حاضریم. ضمناً مشغول تهیه لوازم حرکت شدند. ... یک ساعت بعد، بارکازی^۵ از قره‌سو که حامل شاه مخلوع بود، به سوی بندر آمد و به پناهندگان اظهار شد: کسانی که مایل به دیدار اعلیحضرت همایونی هستند، می‌توانند سرپل بندر بروند و فرمایشات ملوکانه را حضوراً استماع نمایند. صحن بانک در لحظه‌ای خالی شد. جز پنجاه و هشت نفر صاحب‌منصب و تاین که اغلب تاین‌ها از داوطلبان مجاهدین و بامسلک بودند، دیگر کسی به‌جا نماند؛ زیرا اهالی بندرگز و سایر پناهندگان تماماً به استماع نطق و دیدار شاه مخلوع به بندر شتافته بودند. بارکاز کوچکی که از راه قره‌سو در حرکت بود ... همین که به پل گمرک متصل گردید، آوای تهنیت در فضا طنین افکند. حضار یک‌صدا و پیوسته فریاد زدند: زنده باد محمدعلی‌شاه».

- با این‌که سالار معتضد خود به ملاقات محمدعلی‌شاه مخلوع نرفته، اما توضیح مشروح و مفصّلی از ملاقات او با پناهندگان ارائه داده، چنان‌که گویا از ساختمان بانک (محلّ تحصن) این صحنه را رسد می‌کرده است: «شاه مخلوع که با این بارکاز مخصوص از خوجه‌نفس به بندرگز آمده بود، در ساحل پیاده شد و به خشکی قدم نهاد، در حالی که عده معتنابه‌یی از سرداران ترکمن و جکیت‌های سرحدی^۶ و تفنگچیان بومی و چریک‌های داوطلب، جزو گروه^۷ شاه بودند که با رخسارهای کریه و هیکل‌های زمخت، وی را حفاظت

۴- تاین: عموم اعضای یک اردوی نظامی به غیر از صاحب‌منصبان، اعم از سربازان و درجه‌داران پایین‌تر از صاحب‌منصبان اردو

۵- بارکاز: کشتی کوچک - قایق.

۶- جکیت سرحدی: مزدور مرزنشین.

۷- گروه: گروه و دسته.

و احاطه می‌کردند و منظره‌ای پُر از بیم و هراس و منزجرکننده را به‌وجود آورده بودند. عده‌ای از سالدات‌های بحری روس هم مرکب مزبور را بدرقه می‌کردند، به‌طوری که شاه از داشتن این چنین کوکبه‌ای از شادی در پوست نمی‌گنجید. مستقبلین که عبارت از سربازان و توپچیان اردوی شرق و کلیه‌ی اهالی بندرگز بودند، در معیت اگنط روسی در کنار دریا صف سلام بسته بودند و با احترام تمام ورود این گروه فاتح را نظاره می‌کردند. با اشاره اگنط، به فریادهای زنده‌باد و شادی خاتمه داده شد و هر طرف را سکوتی فراگرفت. شاه با رخسار زرد و ضعیف، گامی چند به پیش برداشت و سکوت را شکست و حاضرین را مخاطب ساخت و با لحنی حزین گفت: چقدر بی‌حقوق بوده‌اید که با ولینعمت خود به مخاصمه و جنگ پرداختید. گرچه که تقصیر ندارید؛ زیرا مجبور بوده‌اید و بدین جهت است که حرکات جاهلانه‌ی شما را عفو و اغماض می‌نمایم؛ ولی از این به بعد باید به راستی و درستی خدمت کنید تا جبران گذشته شود و پس از حصول پیروزی هر کدام را در فراخور حال از نعمت‌های گوناگون بی‌نصیب نخواهم گذاشت؛ سپس نظری به عموم افکند و با حیرت گفت: صاحب‌منصبان را نمی‌بینم. آن‌ها کجا هستند؟ چرا نیامدند؟ به آن‌ها بگوئید که ابداً نسبت به هیچ‌کدام خیالات کج و اندیشه‌ی بد ندارم و همه را بخشیده‌ام. بعد رو به اهالی بندرگز نمود و گفت: شماها نیز دکاکین خویش را باز کنید و مشغول کسب‌وکار شوید و مطمئن باشید که تفضلات ملوکانه شامل حال شماست و دیگر کسی متعرض شماها نخواهد شد.

در ختام این بیان، حضار مجدداً لب به زنده‌باد گشودند و پس از آن‌که فریادهای سرور و تهنیت چند ثانیه اطراف را به ولوله انداخت و در وجود شاه مخلوع اثرات نیکو بخشید، مشارالیه با چهره‌ی بشاش به همراهان وفادار خود متوجه گشت و برای مراجعت به بارکاز سوار شد و سپس راه قره‌سو را به سرعت پیش گرفت و از دیده‌ها دور شد. حضار هم برای آن‌که بانک را تخلیه کنند و به کارهای دائمی خود بپردازند، مراجعت کردند و ساعتی بعد این کیفیت هم به انجام رسید.

- در مورد قهارخان انزانی و انتصاب او به حکومت بندرگز و رفتار او با متحصنین: «قهارخان که پیش از جنگ در اردوی فاتح شاهی بود و مَهر مظفریت‌های متوالی بندرگز به نام وی زده شده بود، به پاداش خدمات برجسته‌اش از طرف سلطان ارتجاع به لقب سالاراشجع مفتخر گردید و به حکمرانی بندرگز منصوب و در مقر حکومت مستقر گردید. او مردی متوسط‌القامه و ضعیف‌الصورت بود، با چهره‌ای که از شدت تابش آفتاب سیاه شده و رخساری پُرمو و خشن که از انبوه ریش حاصل گشته و وی را بسی کراحت منظر بخشیده بود. او چون اصولاً از اراذل و اوباش بومی است، حرکاتش بسیار سفله و وقاحت‌آمیز است. بندری را که پیروان رذل او زیر و رو کرده و غارت نموده‌اند، به امر شاه امنیت بخشیده و چون مایل به قدرت‌نمایی است، اینک اهالی را به افتتاح دکاکین تهی مجبور داشته است.

سربازان و توپچیان و دو سه نفر از مجاهدین هم متعاقباً از بانک خارج شدند و نزد حاکم بندرجز رفتند که تکلیف کار خویش را به انجام رسانند؛ بنابراین همگی را سوار لُتکه‌ها کرد و به خواجه‌نفس روانه نمود.

چون این امور انجام شد و کسانی که مایل بودند، رفتند، دور تا دور بانک را عده‌ای از افراد مسلح خود فراول گذارد و توسط آن‌ها متحصنین را احاطه کرد و تحت تجسس و نظارت دائمی خویش قرار داد تا از بقایای اردوی شرق کسی نتواند قدم به وادی فرار گذارد.

- باقی‌مانده‌ی متحصنین به دلیل بلا تکلیفی و عدم وجود آذوقه و نقدینه‌ی کافی از اگنط می‌خواهند که تکلیف آن‌ها را روشن کرده و آن‌ها را از طریق دریا به تهران بفرستند، اما اگنط با اشاره به محاصره بانک توسط نیروهای قهارخان، بیرون رفتن از بانک را صلاح ندانسته و آن‌ها هشدار می‌دهد که محاصره‌کنندگان منتظر این فرصت هستند تا شمار را توقیف کرده و به قتل برسانند. چند روز از این ماجرا می‌گذرد و متحصنین از لحاظ معیشت در مضیقه‌اند، با فشاری که به اگنط می‌آورند در دو مرحله دویست تومان به آن‌ها قرض می‌دهد، اما با وجود گرانی قیمت ارزاق، این پول در مدت کوتاهی تمام می‌شود.

- پس از مدتی بین متحصنین و محاصره‌کنندگان بانک که از نیروهای قهارخان هستند، ارتباطاتی برقرار شده و از این طریق اطلاعاتی در مورد جزئیات توان نظامی مرتجعین در جنگ با لشکر شرق به دست می‌آید: «از تحقیقاتی که بنا بر محبت تفنگچیان حاصل گشته است، در خصوص عده‌ی نفرات سه روزه‌ی جنگ در بندر، چنین اطلاع حاصل گردید که در شبیخون و جدال اولی، عمده‌ی مهاجمین دشمن تقریباً دویست و پنجاه پیاده از تفنگچیان انه‌زانی بوده‌اند که در جنگ دوم ذیقعه، عده‌ای از کردمحلّه‌ها و تقریباً دویست نفر از سواران ترکمن به آن‌ها ملحق گشته و کلیتاً عده‌ی دشمن به هفتصد نفر می‌رسیده است. در آخرین درگیری، علاوه بر این قوه، پانصد سوار از جعفریای و یموت و سیصد پیاده ترکمان در جنگ شرکت نموده‌اند که کلاً تعدادشان هزار و پانصد نفر بوده است. پیاده‌ها از دریا و سوارها از راه کردمحلّه و بقیّه از سمت انه‌زان به بندرجز حمله کرده بوده‌اند. تلفات سه‌روزه‌ی دشمن، مجموعاً یکصد و هشتاد و پنج نفر بوده است. دو لُتکه‌ی ترکمان نیز مغروق شده و دو سردار شاه هم مقتول گردیده بودند. در اواخر سومین جنگ در بندرجز، شاه مخلوع در خوجه‌نفس ساعات پُراضطرابی را می‌گذرانده و ملزومات خویش را به لُتکه‌ها بار کرده بوده و می‌خواست است به کشتی سوار گشته و فرار کند که خبر شکست اردو، فرار سواران، عزیمت سردار، تحصن سربازان و وقایع سائره^۸ را می‌شنود؛ پس با بشاشت تمام، قرار را به فرار ترجیح می‌دهد و به مقرّ اردوی خویش می‌شتابد و قوای پراکنده را مجدداً جمع‌آوری می‌کند و به واسطه‌ی شدت احتیاج قرار می‌شود که پناهندگان را هم به آن‌ها ضمیمه نماید. این است که پیروان شاه به اجرای این نقشه می‌پردازند و در انجام این مقصود، نیمه موفقیتی نیز حاصل

۸ سائره: سیر کننده.

می‌نمایند. و اکنون شرایط برای آنان رو به بهبود است و به امید مظفریت‌های آینده افتاده‌اند؛ اما حوادث جاریه و اخبار وارده، بر اندوه متحصنین افزوده است؛ زیرا چنین استطلاع^۹ شد که کلّیهی زحمات چندماهه‌ی اردوی شرق به هدر رفته و در نتیجه‌ی این شکست و پریشانی اردوی دولتی، کلّیهی مازندران مجدداً به تصرف قوای ارتجاع درآمد است.»

– متحصنین در تنگی معیشت و بلا تکلیفی مدام به اگنط فشار می‌آورند که شرایط رفتن آن‌ها به تهران را فراهم کند و اگنط هم آن‌ها را به صبر و تأمل دعوت می‌کند. با وجود این‌که راه پُست و تلگراف برای متحصنین مسدود است، با این حال به وسایلی شرح احوال خود را به تهران گزارش می‌دهند، اما پاسخی دریافت نمی‌کنند. از سوی دیگر همه‌روزه قهرمان‌خان حاجب‌الدوله، قهارخان سالاراشجع، و یکی دو نفر از پیشخدمتان محمدعلی‌شاه و اشخاص دیگر، متحصنین را به پیوستن به اردوی ارتجاع دعوت کرده، اما همواره جواب منفی دریافت می‌کنند. برداشت سالارمعتضد از اصرار آنان برای تسلیم شدن در برابر محمدعلی‌شاه این است که هم بتوانند از توپ‌های مصادره شده استفاده کنند و هم چون صاحب‌منصب باتجربه‌ای در اردوی شاه مخلوع نیست، بتوانند از تجربه‌ی این صاحب‌منصبان استفاده کنند: «علّت عمدۀ کوشش و فشار حضرات در ارتباط با توپ‌هاست که به مناسبت فقدان پیچ‌های کولاس‌ها و سوزن توپ شیندر، از کار افتاده و نتوانسته‌اند آن‌ها را تعمیر و استفاده نمایند و استمداد می‌جویند. اینک که این آلات مهیب، چون آهن‌پاره‌ای بلامصرف مانده‌اند، امیدواری سران دشمن به یأس مبدّل شده است و از فرط نیاز، تمناً می‌کنند که لاقط پیچ‌های توپ مسترد شود و در مقابل حاضر گردیده‌اند که آنچه وجه‌البدل به عوض استرداد اسباب توپ تقاضا شود، بی‌مضایقه بپردازند و هیچ دریغ نکنند. چون این آرزو هم اجابت نگردید از جواب‌های مخالفت‌آمیز دلگیر و مکدر گشتند و قرار است که غفلتاً بقیه‌ی اسباب و لوازم متحصنین کاوش شود. چون این تصمیم هم صورت گرفت و از آلات توپ چیزی نیافتند، مغموم رفتند. اینک با تحقیقاتی که شد، آشکار گردیده است که مرتجعان برای دوام مخاصمه با طهران در صدد تهیه‌ی نیرو برآمده‌اند و به مناسبت قلت قوا چنین تصمیم گرفته‌اند که از قفقاز اجیر لزگی، داغستانی و گرجی بطلبند و اردوی جرّاری تشکیل دهند و برای حصول این مقصود با نقاط مذکور به مخابره و مذاکره پرداخته و عده‌ای را هم طلبیده‌اند؛ اما نداشتن صاحب‌منصبان لایق برای اداره‌ی این اردو موجب اضطراب آنان است و قرار شده که اعلیحضرت مخلوع شخصاً به ملاقات هیأت متحصنین بشتابند و به هر قیمتی که باشد، همه را راضی کند و برای خدمت آماده سازد و به جهت این اقدام شخصاً به بندر و بانک خواهد آمد. صاحب‌منصبان در مقابل این استفسار هم عدم تمایل به ملاقات شاه را اکیداً اظهار کردند.»

– اگنط روس از دادن پول به متحصنین، بابت مخارج یومیّه، خودداری می‌کند تا تحت فشار مطیع اوامر شوند: «دیگر چند روزی است که اگنط برای مخارج یومیّه، پولی نمی‌دهد

۹. استطلاع: آگاهی یافتن.

و بهانه‌ی او این است که جوابی از قونسولگری استرآباد نرسیده است، زیرا تاکنون به گفته‌ی خود او، قرب چهارصد تومان قرض‌الحسنه داده و یکی دو مرتبه هم که بابت تصفیه‌ی آن به استرآباد رفته، جواب درستی از قونسول تحصیل نکرده و آخرین دفعه که از استرآباد مراجعت کرد، قرار گذارده است که روزانه به صاحب‌منصبان سری سی‌شاهی و به تائین‌ها ده‌شاهی به رسم قوت لایموت پردازد. این قرارداد را هیچ‌کدام به رضا و رغبت نمی‌پذیرفتند و اظهار می‌داشتند که چون دولت مخارج این هیأت را خواهد پذیرفت، این سخت‌گیری خارج از نزاکت را نباید روا داشت؛ اما این سخنان بی‌ثمر بود و ابداً در تصمیم آگنط تغییر نمی‌داد.

- پانزده روز پس از آغاز تحصن باقی‌مانده لشکر شرق، در بانک روس بندرگز، در روز هفدهم ذی‌قعدة، توسط قونسول روس در استرآباد، تلگرافی از سفارت روس می‌رسد، مبنی بر تقبل مخارج راه پناهندگان از بندرگز تا تهران: «مخارج راه هیأت از بندرجز الی انزلی که توسط آگنط محاسبه شد، به پول روس دوهزاروپانصدوهفده منات و پنجاه کابک (۲۵۱۷/۵۰) بود. آگنط اظهار داشت که صورت برآورد فوق‌الذکر را به استرآباد خواهد فرستاد تا پس از وصول وجه از طهران و رسیدن حواله از طرف قونسولگری استرآباد وجه مزبور را از بانک پردازد و هیأت را با کشتی روانه نماید.

از این تاریخ به بعد، ایام با بی‌صبری و در انتظار حوادثی بهتر می‌گذرد. امورات بندر نیز به سکون می‌گذشت و تحوّلی در وقایع نبود. فقط گاهگاهی حوادث متفرقه‌ای اذهان را مختصری مغشوش می‌داشت. دکترهای نظامی روس که در مریضخانه آشوراده مستخدم‌اند، اکثر روزها به بانک می‌آیند و مجروحین را که با آه و ناله دمسازاند پرستاری و مداوا می‌نمایند، کسانی را که جراحاتشان سخت و مهلک به نظر می‌رسید، قبلاً از مریضخانه به آشوراده سوق داده بودند. میرزا کوچک‌خان رئیس سواران مجاهد و یک صاحب‌منصب پیاده‌نظام لطفعلی‌خان نام و چند نفر از مجروحین دیگر را نیز پیاپی یکدیگر به‌عنوان معالجه به آشوراده و از آن‌جا به بادکوبه فرستادند.

* با دریافت پیام سفارت روسیه مبنی بر تأمین مخارج عزیمت متحصنین به تهران، کورسوی امیدی در دل آنان روشن شد. اما پس از گذشت مدتی، به واسطه‌ی عدم تحقق و نیز مشخص نبودن زمان تحقق این موضوع، به آن‌ها بیش از پیش سخت می‌گذرد و برای آنان هر روز با امید حصول مقصود شروع شده و با ناامیدی و یأس بلا‌تکلیفی به پایان می‌رسد. در شماره‌ی آینده‌ی فصلنامه میرداماد نحوه‌ی سپری شدن روزهای انتظار متحصنین را خواهید خواند.

منبع: سالارمعتضد، میرزا محمدعلی‌خان. ناگفته‌های مشروطیت (خاطرات سالارمعتضد از اردوی شرق در مبارزه با شاه مخلوع قاجار «محمدعلی میرزا»). به کوشش ناهید عبقری. مشهد: بانگ‌نی، ج ۲، ۱۳۹۴.